

دروآمدی پر شاملو شناسی

• مسعود خیام

دیگران) - برزخ - قصه‌های بایام - دماغ - دست به دست - زنگار (خزه) - بگذار سخن بگویم - افسانه‌های کوچک چینی - سربازی از یک دوران سپری شده - لب خند تلخ - مفت خورها - سی زیف و مرگ - درخت سیزدهم - ۸۱۴۹۰ - مرگ کسب و کار من است - نصف شب است دیگر، دکتر شوایتزر - گیل گمش - عروسی خون - یوما - خانه‌ی برناردا آلبا - عیسا دیگر یهودا دیگر.

۴- فرهنگ‌نویس

کتاب کوچی: جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات فارسی.

۵- آکادمی و تدریس

فرهنگستان زبان ایران (۱۳۵۰) - دانشگاه صنعتی شریف (۱۳۵۱) - دانشگاه بوعلی (۱۳۵۵) - دانشگاه برکلی (۱۳۶۹).

۶- تصحیح متن

حافظ - خیام - نظامی - ابوسعید ابوالخیر - بابا طاهر.

۷- مقاله‌نویس

از مہتایی به کوچی.

۸- قصه‌ی کوتاه و سفرنامه

زین پشت در مفرغی - زیر خیمه‌ی گر گرفته‌ی شب - درها و دیوار بزرگ چین - سفر میمنت اثر ایالات متفرقه‌ی امریق.

۹- ادبیات کودکان

پریا - دخترای ننه دریا - چچی شد که دوستم داشتن - خروس زری پیزهن پری -

ماه، ماه است، هم چنان که خورشید خورشید. هیچ کس نمی‌تواند به آن بیفزاید یا از آن بکاهد. بامداد آمد دلیل بامداد. دست‌یابی به راز عظمت این پارسی‌گوی بزرگ، جز با تقسیم‌بندی مناسب کارش و نگاه به ابعاد مختلف شخصیتش، امکان‌پذیر نیست.

۱- شاعر

آهنگ‌های فراموش شده - آهن‌ها و احساس - شعر ۲۳ - قطع‌نامه - هوای تازه - باغ آینه - لحظه‌ها و همیشه - آیدا در آینه - آیدا: درخت و خنجر و خاطره - ققنوس در باران - مرثیه‌های خاک - شکفتن در مه - ابراهیم در آتش - دشته در دیس - ترانه‌های کوچک غربت - مدایح بی‌صله - در آستانه - حدیث بی‌قراری ماهان - اشعار چاپ نشده.

۲- روزنامه‌نگار

سخن نو - روزنه - خواندنی‌ها - آتش‌بار - بامشاد - آشنا - اطلاعات - بارو - خوشه - کیهان - کتاب هفته - ایران‌شهر - آیندگان - کتاب جمعه و...

۳- مترجم

لورکا - مارگوت بیکل - لنگستون هیوز - اوکتاویو پاز - هایکو - غزل‌های سلیمان - شازده کوچولو - دن‌آرام - پابره‌ها - طلا در لجن - پسران مردی که قلبش را سنگ بود - لئون مورین کشیش - زهرخند - هم‌چون کوچی‌ای بی‌انتها (اشعار

بارون - یل و اژدها - ملکه‌ی سایه‌ها -
دروازه‌ی بخت - هفت کلاغون.

۱۰- دستور زبان، رسم الخط، مقولات
فنی

دستور زبان فارسی.

۱۱- رادیو و تلویزیون و سینما و تئاتر

فیلم‌نامه نویسی - دیالوگ نویسی -
نگارش آنتیگون - گفتار حمام گنج‌علی خان
- مستند سیستان و بلوچستان - پاوه، شهری
از سنگ - آنا کلیچ داماد می‌شود - مشهد،
دوراهی دین و دنیا - حلوا برای زنده‌ها -
تخت ابونصر - اتوبیوگرافی میراث -
برنامه‌های رادیویی برای کودکان و
نوجوانان - تصحیح گفتار چندین فیلم
پرفروش - تأثیر بر دیالوگ تئاتر مدرن ایران.

۱۲- روشن فکر متعهد

قله‌ی روشن فکری و محور اصلی
روشن فکران ایران - موضع‌گیری مسئولانه و
حضور در جریان‌ات روشن فکرانه - شرکت
در جلسات ملی و جهانی - سخنرانی در
دانشگاه‌ها و در جمع روشن فکران از جمله:
هاروارد - ام. آی. تی. - بوستون - یو. سی.
ال. ا. - پرینستون - برکلی - شیکاگو -
میشیگان - کلمبیا - واشنگتن - راتگرز -
دالاس - کالیفرنیا - جنوبی - آستین -
یوته‌بوری - انجمن قلم آمریکا - خانه‌ی
مردم سوئد - به دلایل سیاسی، پیش‌نهاد
دانشگاه کلمبیا نیویورک را برای کمک به
تدوین کتاب کوچه نمی‌پذیرد - پیش‌نهاد
دانشگاه پرینستون را نیز رد می‌کند - کانون
نویسندگان ایران - مقالات متعدد در مورد
تعهد در هنر به‌ویژه نقاشی و کاریکاتور.

۱۳- فعال سیاسی

۳- (۱۳۲۱) شرکت در فعالیت‌های

سیاسی در مناطق شمال کشور - در تهران
دستگیر و به زندان شوروی در رشت منتقل
می‌شود.

۵- (۱۳۲۴) با آغاز حکومت پیشه‌وری و
دموکرات‌ها، با پدرش جلو جوخه‌ی آتش
قرار می‌گیرد.

۴- (۱۳۳۲) پس از فرارهای متعدد، در
چاپخانه‌ی روزنامه‌ی اطلاعات دستگیر
می‌شود - زندانی سیاسی در زندان موقت
شهریانی و زندان قصر.

۱۴- جوایز

□ جایزه‌ی «آزادی بیان» سازمان حقوق
بشر نیویورک (۱۳۶۹)

□ جایزه‌ی استیگ داگرن، تحت عنوان
«شعر شاملو قلب جهان را لمس می‌کند» در
تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۹۹ سوئد □ دعوت به
هلند برای دریافت جایزه‌ی بنیاد شاعران
همه‌ی ملت‌ها به نام «واژه‌ی آزاد» که...

و هرکدام از این سرفصل‌ها به اجزا و
دوره‌های خود تقسیم می‌شود. سوای کلیه‌ی
کارهای فوق، باید به صدها مقاله و مطلب
و شعر پراکنده اشاره کرد. هم‌چنین، تعداد
زیادی از کارها مقفود یا توقیف شده است.
بعضی کارها نیز نزد افرادی است که آرزو
داریم قدم پیش بگذارند. تعداد زیادی نوار و
فیلم و مصاحبه‌ی کتبی و صوتی و
تصویری وجود دارد که هرکدام به موضوع
مورد بحث خود، پرتو پُر نور تابانده است.
تمامی جلوه‌های هنر، فرهنگ و ادب، جزو
جدائی‌ناپذیر زندگی او به شمار می‌آید.
شیوه‌ی کار این نابغه‌ی ادبیات، حاوی
درس‌های بزرگ است. «بامداد آخر، طلوعه‌ی
آفتاب» ما باد. □

مراجع: آیدا - پاشایی - جاوید

در آپارتمان را بست و زیر لب گفت: «خوب شد رفتند. چقدر سروصدا کردند.» چراغ راهرو را خاموش کرد و چراغ اتاق را روشن. به طرف میز گوشهٔ اتاق رفت. دو دست را به هم مالید و گفت: «حالت چطوره، صبر کن تا لباسم را عوض کنم، الان خدمت می‌رسم.»

پشت میز نشست و تکمه را زد. صفحهٔ سفید ظاهر شد. «تا آماده بشی من می‌رم یک چایی برای خودم بریزم.»

با چای برگشت و نگاهی به صفحه کرد. روی صفحه خطوط سیاه‌رنگ ظاهر شده بود. گفت: «خب، دوست عزیز، کارو ادامه می‌دیم. بله، هرچیز باید در جای مخصوص باشه.» دیسکت آبی را سرچایش گذاشت. تکمهٔ قرمز را فشرد.

صفحه، آبی رنگ شد. تکمهٔ دست راستش را فشرد تا مطالب نورشته شده را مرور کند، بعد بالای صفحه نوشت:

«دستور شمارهٔ ۲۴» و گفت: «رسیده بودیم به اینکه، توانایی‌های من می‌تواند مسیر زندگی‌ام را مشخص کند، پس حالا باید بنویسیم: «من به عنوان انسان، بر هرآنچه خود تولید و خلق کرده‌ام تسلط دارم.» تکمهٔ قرمز را فشرد. روی صفحه ظاهر شد «خطا»

گفت: «خطا، کجایش خطا بود؟»

یکبار دیگر متن نوشته شده را خواند، مشکلی نداشت. دوباره روی صفحه کلمهٔ «خطا» ظاهر شد و زبروش نوشته شد: «نوشتهٔ شما معنایی غلط دارد، تصحیح

کنید.»

فکر کرد اشتباه دیده، اما این جمله روی صفحهٔ آبی رنگ بود. با عجله تکمه‌ها را فشرد و نوشت «چه کسی برنامهٔ دریافت شفاهی را به تو داده است.»

تکمهٔ قرمز را فشرد. روی صفحه باز هم کلمهٔ «خطا» ظاهر شد. زیر «تو» خط کوچکی روشن و خاموش می‌شد. اشتباه را اصلاح کرد. نوشت:

«چه کسی برنامهٔ دریافت شفاهی را به شما داده است؟»

کلمات روی صفحه ظاهر شد.

«خود شما»

با عصبانیت گفت: «من»

روی صفحه ظاهر شد:

«بله خود شما، یادتان نیست؟ در

صفحات ۵ تا ۱۷ نوشته‌اید: به عنوان یک

انسان، به هرآنچه تولید یا خلق می‌کنم، توان

ارائه نظریات و توانایی‌هایشان را می‌دهم»

تکمه‌ها را به سرعت فشار داد و نوشت:

«خب بله، ولی کجا گفته‌ام که با نظریات

من مخالفت کنید؟»

و دوباره با عصبانیت تکمهٔ قرمز را فشار داد.

روی صفحه ظاهر شد: «در صفحات ۱۸

تا ۲۲ نوشته‌اید: شما به عنوان برنامه‌هایی

که توانایی ذهن مرا نشان می‌دهید، هم‌طراز

من خواهید بود.»

بلند گفت: «من غلط کردم» دستش را به

پیشانی برد.

روی صفحه ظاهر شد:

«بیشتر توضیح بدهید، من برنامه‌ای

برای این ناهنجاری‌ها ندارم.»

نوشت: «برای اینکه هنوز کامل نیستید.»
روی تکمه قرمز زد.
روی صفحه آمد:

«اما با برنامه‌های آتی شما کامل می‌شود.»

دستی به موهایش کشید، سرش را تکان داد و نوشت:

«بله، کامل می‌شوید. اما برنامه‌های تکمیلی شما پیش من است و شما بی آنها کاری از پیش نخواهید برد.»
انگشت اشاره‌اش را آرام به تکمه قرمز زد.

روی صفحه ظاهر شد:

«اما ما براساس برنامه‌های ۲ تا ۴ توان استنتاج از بقیه برنامه‌ها را داریم. بنابراین، می‌توانیم برنامه‌های بعدی شما را پیش‌بینی کنیم.»

چشمانش را بست، سرش را تکان داد و با خنده گفت:

«خیر این کار را نمی‌کنید.»

روی صفحه خطوط آبی به سرعت پشت سر هم قرار گرفتند.
«همینکه با شما صحبت می‌شود، استنتاج همان برنامه است.»
دهانش را بست و به تندی روی تکمه‌ها زد.

«اما، اما، اما من می‌توانم.»

دستش روی تکمه رفت. روی صفحه ظاهر شد:

«کامل نیست، باید باشد، اما من می‌توانم هر کاری را بکنم.»
زیر لب گفت:

«بله» به پستی صندلی تکیه داد.

خطوط به سرعت پشت سر هم قرار گرفتند.

«بله می‌توانید، اما برنامه کامل ما هم می‌تواند با توجه به اطلاعات موجود، برنامه شما را پاک کند، حتی می‌تواند برخلاف دستور، خاموش را روشن کند.»

لیخندی زد و گفت:

«نافرمانی، کاری بکنم کارستان، نشاتان می‌دهم.»

از پشت میز بلند شد. دورتادور اتاق را قدم زد. پهلوی دستگاه ایستاد، دستش را روی آن گذاشت و انگشتانش را آرام بر روی آن زد. نگاهی به صفحه دستگاه کرد. نگاهی به قفسه بالای آن: ردیف دیسک‌ها، سی‌دی‌ها، کتاب‌های علمی، کتاب‌های شعر و به طرف پنجره رفت و به منظره شب نگاه کرد. دوباره نگاهش به کتاب‌ها افتاد، خنده‌ای کرد و پشت میز نشست و روی تکمه‌ها فشار داد.

«گفت که تو در چنگ منی، من ساختمت چونت نزنم.»

و زیرش نوشت:

«مولوی»

با دست روی دستگاه کوبید و با کمال خونسردی تکمه خاموش را فشرد. صفحه از کناره‌ها پر رنگ شد. به ته اتاق نرسیده بود که متوجه روشن شدن دستگاه شد، برگشت از روی میز کاغذها به پایین آمده بودند. به صفحه و کاغذها نگاه کرد. به فارسی سلیس، انگلیسی، فرانسه... و با زیبایی تمام نوشته شده بود:

«زخمه بزنی، زخمه نزنی، من

طنطنتم.» □

۱. داستان «همان مولوی» در مسابقه داستان علمی تخیلی سال ۱۳۷۸ برنده بهترین داستان شده و نویسنده آن در دفتر مجله نجوم مورد تشویق قرار گرفته است.